

در آستاده تحقیق

شرحی بر زندگانی مورخ و اثری گمنام از دوران شاه صفی

دکتر محسن بهرام نژاد*

چکیده

تاریخ شاه صفی تألیف ابوالماخیر بن فضل الله الحسینی سوانح نگار تفسری، تاریخنگار و سراینده دوره شاه عباس و شاه صفی اول، و دربردارنده تاریخ چهارده سال زمامداری شاه صفی از آغاز تا مرگ وی است. از زندگی مؤلف، اطلاعی در دست نیست. همین قدر معلوم است که وی برادر میرمحمد حسین تفسری (از رجال دوره شاه عباس اول) و مدتی نامعلوم شاگرد میرزا ابراهیم حسینی همدانی بوده است.

ابوالماخیر در تاریخ خود بدون تغییر در منطق تاریخنگاری روزگار خود، در موازات سنت تاریخنگاری و تحت تأثیر اندیشه سیاسی - مذهبی زمان خود قرار داشته و با به کارگیری فراوان از مفاهیم کهن ایران همچون «فر» و «فره بیزانی» در توصیف ساختار سیاسی عهد شاه صفی، تفسیری قدسی و فرازمینی ارائه کرده است. در کتاب نگاه دینی او به ساختار سیاسی صفویان، وجه دیگر قدرت زمامداران آن، که بر محور طریقت و ولایت صوفیانه قرار داشت، از نظرش دور

*. دکترای تاریخ و پژوهشگر عصر صفویه.

نمانده است.

تاریخ شاه صفوی افرون بر ارائه آگاهیهای سودمند از اوضاع سیاسی و نظامی ایران در دوره حکومت شاه صفوی، از لحاظ اشتمال بر اطلاعات پراکنده اجتماعی، شرح حال رجال دوره صفوی، آگاهیهای جغرافیایی درباره شهرها، قریه‌ها و موقعیت آنها و... نیز مهم است.

تاکنون سه نسخه خطی از این اثر، شناخته شده است: ۱. دستنویس شماره ۳۸۴ کتابخانه چستریتی ۲. دستنویس محفوظ در افغانستان ۳. دستنویس شماره ۲۳۳۹ کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

کلید واژه: تاریخ شاه صفوی، ابوالمفاخر تفرشی، شاه صفوی، تاریخ دوره صفوی.

امروزه در عرصه مطالعات تاریخی و در میان پژوهشگران ایرانی و خارجی، صفوی‌شناسی به عنوان یک گرایش مهم تحقیقاتی جایگاهی بسیار مهم یافته است. بی‌گمان این توجه درخور نگرش ناشی از تحولات مهم فرهنگی و تمدنی است که با طلوع اقبال خاندان صفوی در جامعه ایرانی روی داد و به معنای دقیق‌تر، این اتفاق، افق تاریخ جامعه ایرانی را دگرگون ساخت و در راستای نوسازی اندیشه ایران سیاسی و مذهبی فصل تازه‌ای برگشود، و با پیدایی، رشد و تکامل نهادهای ساختاری، «ایران زمین» هویتی انسجام یافته و متفاوت از گذشته به دست آورد. این رویداد شگرف تاریخی که اساس «تاریخ جدید ایران» را پی‌افکند، حداقل به دو دلیل بنیادی اهمیت بسزایی دارد: نخست، کثرت و گوناگونی حوادث تاریخی اعم از سیاسی، مذهبی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی؛ و دیگری به لحاظ تعدد منابع و آثار مختلف نوشتاری است؛ و به همین سبب میراث فرهنگی و تمدنی عصر صفوی که با آثار دیرپایی در حیات معنوی و مادی ایرانیان همراه شده، دلیستگی بسیاری از تکاپوگران و محققان تاریخ را برانگیخته، و تاکنون با تکیه بر منطق و روش‌شناسیهای متفاوت تاریخی بخشی از مقوله‌های متنوع آن میراث را مطالعه و بررسی نموده، و نظریات مشترک و گاه متضادی را عرضه داشته‌اند.

اما به رغم اینگونه تلاشهای درخور اعتنا و آثار علمی - تحقیقاتی ارزشمند آنان، صفوی‌شناسی هنوز در آغاز راه و فرایند پُرتحول خود قرار دارد، و باید از سوی پژوهشگران در انتظار تکاپوهای علمی بیشتری بود تا بتوان به بسیاری از پرسشها یعنی که در این عرصه وجود دارد، پاسخهایی دقیق و منطقی ارائه نمود، و پرده از ابهامات

و تاریکیهای آن کنار زد و سیمای نسبتاً واقع بینانه‌تری از آن دوران به تصویر کشید. در گام نخست، لازمه تحقیق چنین هدف مهمنی که بی‌گمان پژوهندگان آن با دشواریها و ناهمواریهای بسیاری مواجه خواهند بود، تلاش جدی در جهت شناسایی، گردآوری، طبقه‌بندی و آماده سازی علمی برای چاپ و انتشار آثار مکتوبی است که به صورتی پراکنده در مراکز علمی و کتابخانه‌های ایران و جهان و یا گنجینه‌های شخصی نگهداری می‌شوند. اگرچه در این عرصه، صفوی شناسان تاکنون تعداد قابل توجهی از متون و اسناد تاریخی همان دوره را پس از مقابله و تصحیح و گاه همراه با یادداشت‌هایی سودمند به زیور طبع آراسته‌اند، اما با توجه به کثرت متون نوشتاری این دوران، مانند وقایع نگارها، متون و رسائل دینی، کلامی، فلسفی، فقهی، اخلاقی، سیاسی، نوشندهای دیوانی، جغرا فیابی، تراجم احوال، متون ادبی (نظم و نثر)، یادداشت‌های متفرقه (جُنگها)، اسناد و مدارک دیوانی، وقایع نگاریهای هندی، ماوراءالنهری و عثمانی، سفرنامه‌های اروپاییان، اسناد و گزارش‌های متعلق به شرکتهای بازرگانی غرب، باید اعتراف کرد که از این میان تنها بخش کم شماری از سرچشمه آگاهیهای عصر مورد اشاره، منتشر و در دسترس علاقمندان قرار گرفته است، و تردیدی وجود ندارد که راهیابی این رشته از مطالعات تاریخی به مراتب و دستاوردهای جدیدتر علمی مستلزم آن است که پژوهشگران به اصلاح و چاپ علمی آن مجموعه آثار توجه بیشتری داشته باشند.^۱

با این عقیده، اثری که در ذیل معرفی می‌شود یکی از نمونه‌های مهم تاریخ نگاری زمان شاه صفی (۱۰۳۸ - ۱۰۵۲ ق / ۱۶۲۸ - ۱۶۴۲ م) است، و تا آنجا که نگارنده می‌داند در میان تاریخ پژوهان کمتر کسی را می‌شناسیم که با نام این کتاب و نویسنده آن آشنا و یا از آن استفاده کرده باشد. این کتاب که تاریخ شاه صفی نام دارد و متعلق به ابوالمفاخر بن فضل الله الحسینی سوانح نگار تفرشی، مورخ و شاعر عصر شاه عباس و شاه صفی یکم است، شاید برای نخستین بار از طریق فهرست مینیاتورها و نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه چستر بیتی (Chester Beatty) در سال (۱۹۶۲ میلادی) به ایران‌شناسان معرفی گردید.^۲ فهرست نویسان بعدی نیز همانند یوری برگل (Yu.E.Bregel) و احمد منزوی، عموماً اطلاعات خود را درباره آن نسخه از همان فهرست اقتباس کرده‌اند.^۳

جیورجی روتا (G.Rota) تاریخ پژوه ایتالیائی، در مقاله سودمندی با عنوان «سه منبع فارسی کمتر شناخته شده از سده هفدهم میلادی» در مجله مطالعات ایرانی ۱۹۹۸

م) چاپ و منتشر نموده،^۴ به اختصار از کتاب تاریخ شاه صفی و نویسنده آن، ابوالمفاخر تفرشی یاد می‌کند. اما از آنجا که در نوشتۀ تحقیقی وی، اثر مذکور و نویسنده آن محوریت ندارد، اشارات آمده در آن مقاله هیچگونه پرتوی بر شخصیت فکری، علمی و اجتماعی مؤلف، و همچنین اهمیت و محور مباحث کتاب وی نمی‌افکند.

نسخه‌های خطی کتاب

تاکنون از این اثر سه نسخه خطی شناخته شده است. قدیمی‌ترین نسخه با شماره ثبت (384) به کتابخانه چستربیتی در ایرلند تعلق دارد. مشخصات آن نسخه در فهرست نسخه‌های خطی آن مرکز چنین آمده است:

تاریخ دوران شاه صفی که در بین سالهای (۱۶۲۹ - ۱۶۴۲) سلطنت کرد، و در نهم محرم ۱۰۷۸ برابر با (اول جولای ۱۶۶۷) به وسیله ابوالمفاخر ابن فضل الله الحسینی تفرشی به انجام رسیده است. بدون تاریخ و مهر؛ ۱۳۶ برگ؛ اندازه هر صفحه $۱۴/۵ \times ۲۱/۵$ سطر؛ نوع خط: نستعلیق.^۵

آغاز کتاب: سبحان الله ذهی رتبه بیضاء ساطعه ارجمند ابدپیوند جلال پادشاه حقیقی و خهی مرتبه ازل لامعه...^۶

پایان کتاب: ... تمت الكتاب بعون الله تعالى نهم محرم الحرام، سنة (۱۰۷۸).^۷

عبارت پایانی کتاب نشان می‌دهد که مؤلف اثر خود را در چه تاریخی به اتمام رسانیده است. اما با وجود این نشان، کتاب به خط مؤلف نیست، بلکه از آن کاتبی است که هویت او بر ما نامعلوم است، و با توجه به اغلاط املایی متعدد و افتادگیهای بسیار در کلمات، جملات و گاه صفحات کتاب چنین می‌نماید که کاتب گمنام چندان دققی هم در کار خود نداشته است. افرون بر این، تاریخ کتابت اثر نیز به درستی مشخص نیست، اگرچه در فهرست خطی آن کتابخانه حدس زده شده است که احتمالاً کاتب، آن را در سال (۱۱۳۱ ه. ق / ۱۷۲۰ م) تحریر نموده است، اما در بررسی سابقه نسخه و متن کتاب شواهدی که این عقیده را اثبات نماید، به دست نیامد.

از سوی دیگر، آربری (A.J. Arberry) فهرست نویس خطی آن مرکز در ذیل مشخصات تاریخ شاه صفی به این نکته اشاره می‌کند که احتمالاً اثر ابوالمفاخر تفرشی همان کتابی است که استوری (C.A.Storey) در تأثیف خود معرفی می‌کند. اما این مطلب نیز صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا اثری که استوری آن را توصیف می‌کند تنها در نام با

کتابی که در کتابخانه چستریتی نگهداری می‌شود مشترک هستند، در حالی که نویسنده آن، مورخ دیگری به نام میر محمد حسین تفرشی است و در حال حاضر نسخه‌ای از آن اثر که به خط مؤلف است در کتابخانه ملی اطربیش - وین نگهداری می‌شود،^۸ و نخستین بار نیز آن کتاب توسط فلوگل (G.Flügel) در سال (۱۸۶۵ م) به ایرانشناسان و متن پژوهان شناسانده شد.^۹ استوری در تأثیف خود که به ادبیات فارسی مشهور است اظهار می‌کند که اطلاعات مربوط به آن اثر را از فهرست فلوگل اقتباس نموده است.^{۱۰}

خاورشناس روس، یوری برگل که در سال (۱۹۷۲ م) کتاب استوری را به زبان روسی ترجمه کرد، در الحالات خود بر آن کتاب و شاید مطابق توضیحات فهرست چستریتی اثر ابوالمفاخر تفرشی و میر محمد حسین تفرشی را در ذیل یک نام و به عنوان اثری واحد معرفی می‌کند.^{۱۱} احمد منزوی نیز در فهرست نسخه‌های خطی فارسی و فهرستواره کتابهای فارسی در شناساندن آن اثر، مطابق نوشته برگل به همان نکات اشاره دارد.^{۱۲}

اما حقیقت این است که این دو کتاب با وجود اشتراک در عنوان، هر کدام اثری مستقل و از دو نویسنده جداگانه می‌باشدند. چنانکه کتاب میر محمد حسین تفرشی که دقیق‌تر، مبادی تاریخ زمان نواب رضوان‌مکان [شاه صفی] نامیده می‌شود، تنها شامل وقایع تاریخی ایران در سه سال نخست حکومت شاه صفی (۱۰۳۸ - ۱۰۴۱ ه. ق / ۱۶۲۸ - ۱۶۳۱ م) است، در حالی که کتاب ابوالمفاخر، تاریخ چهارده سال زمامداری آن پادشاه از آغاز تا مرگ (۱۰۳۸ - ۱۰۵۲ ه. ق / ۱۶۲۸ - ۱۶۴۲ م) او را در بر می‌گیرد. از سوی دیگر، مقایسه نوشته کوتاه و ناتمام میر محمد حسین با همان بخش از کتاب ابوالمفاخر گواه بر آن دارد که میان آن دو به لحاظ سبک نگارش ادبی و چگونگی توصیف و وقایع تاریخی تفاوت‌هایی وجود دارد که فرض استفاده یکی از دیگری را مورد تردید قرار می‌دهد. البته، مطابق اظهارات میر محمد حسین در کتابش، این را می‌دانیم که ابوالمفاخر برادر او بوده است،^{۱۳} اما در حال حاضر هیچ سندی را نمی‌شناسیم تا ثابت کند که هدف و انگیزه ابوالمفاخر از نوشتن تاریخ شاه صفی تکمیل اثر ناتمام برادرش، میر محمد حسین بوده است.

دو مین نسخه از کتاب ابوالمفاخر تفرشی در افغانستان موجود است. اما مکانی که در آن نگهداری می‌شود دقیقاً مشخص نیست. این نسخه بنابر توضیحات مختصری که از آن در مجله آریانا آمده متعلق به سده یازدهم هجری / هفدهم میلادی است و کاتب آن

نیز محمد صالح نام دارد.^{۱۴} در این پژوهش ضروری بود تا آن نسخه تهیه و بررسی شود، اما با وجود تلاش‌های بسیاری که برای تهیه میکروفیلم و یا تصویری از آن نسخه انجام گرفت، متأسفانه نتیجه‌ای حاصل نشد. امید است که در آینده این آرزو و هدف برای نگارنده محقق شود.

سوّمین نسخه خطی کتاب مورد بررسی، متعلق به کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی در قم می‌باشد. این نسخه به شماره (۲۳۳۹) در گنجینه خطی آن کتابخانه نگهداری می‌شود. بر اساس فهرست نسخه‌های خطی آن کتابخانه، مشخصات نسخه بدین شرح است:

نستعلیق؛ محمد صالح بن مولوی محمد جعفر؛ ۲۵ ذی القعده ۱۱۳۱؛ عنایون و نشانها شنگرف؛ صفحه‌ها مجدول به مشکی و لاجورد و زرد و شنگرف؛ صفحه اول دارای سرلوح رنگین؛ جلد مقوایی عطف تیماج قهوه‌ای؛ ۱۰۵ برگ؛ ۱۷ س؛ $24 \times 15/5$ س.م.^{۱۵}

آغاز کتاب: سیحان اللہ زہی رتبه بیضاء ساطعه ارجمند ابیپیوند جلال پادشاه حقیقی و خهی مرتبه ازل لامعه...^{۱۶}

پایان کتاب: «... تا منقبت فکرت لآلی صفات، صفات این خدیو دوران به رشتۀ الفت انتظام داد». ^{۱۷}

این نسخه احتمالاً در هند تحریر یافته و کاتب آن نیز متعلق به همان سرزمین بوده است. وی در پایان نسخه درباره نام کامل و دقیق خود می‌نویسد: «احقر الناس، محمد صلاح ولد مولوی محمد جعفر نیاز خاطر عزیز لاله والا طالع لاله سوبهارای ولد لاله انوب رام [...] انوکوی] پرگنه میرتهه...».^{۱۸} امّا جای تعجب است که فهرست‌نویس آن کتابخانه نام کاتب نسخه را محمد صالح نوشته است.^{۱۹}

مطابق نوشهای که در پایان همان نسخه وجود دارد، کتاب متعلق به ابوالفتح سلطان محمد شاه صفوی بوده، و از تاریخ بیستم ماه رمضان سال (۱۲۲۳ ه. ق / ۱۸۰۸ م) به کتابخانه شخصی او وارد شده است. عین آن عبارات چنین است:

به تاریخ بیستم شهر رمضان المبارک سنّه (۱۲۲۳) هجری، داخل کتابخانه خاصه شریفه اشرف السلاطین روی زمین و عمدة الخوافين فضیلت و حکمت آئین، خاقان جم جاه، ابوالفتح سلطان محمد شاه صفوی گردید.^{۲۰}

کاتب در شیوه تحریر متأثر از رسم الخط هندی است، و در مقایسه با کاتب نسخه

چستربیتی در کار او دقّت بیشتری ملاحظه می‌شود، به طوری که در کلمات و یا جملات کتاب افتادگی کمتری وجود دارد. با وجود این، برخی از برگهای کتاب جا به جا شده و همین سبب درهم ریختگی نظم کتاب شده است. اما این نسخه دارای نقص بزرگی است، و آن آسیبهای فراوانی است که در اثر موریانه‌زدگی به وجود آمده، و همین مسأله موجب از میان رفتن بخش‌های زیادی از کتاب شده است. به طوری که قرائت آن قسمتها بدون نسخه‌ای دیگر به آسانی می‌شود.

آنچه در اینجا پرسش برانگیز است شbahat نام کاتب نسخه متعلق به کتابخانه مرعشی با کاتب نسخه موجود در افغانستان است. اگرچه در سنت کتابت قدیم این قاعده وجود داشت که گاه کاتب و حتی صاحب اثر از یک کتاب بیش از یک بار تحریر می‌نمودند، شاید دو نسخه مورد گفتگو نمونه‌ای از آن شیوه باشد.

البته، این احتمال نیز وجود دارد که نسخه مرعشی همان نسخه‌ای است که قبلاً در افغانستان بوده است. اما از آنجا که در شناسنامه نسخه متعلق به کتابخانه مرعشی به این موضوع اشاره‌ای نشده است و کارشناسان آن مرکز نیز در این باره اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند، از این روی، در خصوص هریک از احتمالات فوق نمی‌توان به آسانی داوری کرد. بلکه مستلزم تحقیقات و گردآوری اطلاعات بیشتر از سرنوشت نسخه افغانستان خواهد بود.

زندگانی نویسنده کتاب

متأسفانه از شرح حال نویسنده کتاب، گزارشی مفصل و روشنگر در اختیار نداریم. این ناآگاهی دو دلیل عمدۀ دارد؛ نخست آنکه، نام این مؤرخ در منابع تاریخی و تذکره‌های عصر صفوی نیامده، و اساساً جستجو در آثار موجود تا آنجا که برای نگارنده می‌شود، نتایج مؤثّری به همراه نداشت. و دیگر آنکه برای مؤلف، توصیف خصوصیات زندگی‌اش در تها اثری که از او می‌شناسیم اهمیتی نیافته است. اگرچه در صفحات پراکنده کتاب اختصاراً به گوشه‌هایی از حیات خود اشاره می‌کند، اما این گفته‌ها به اندازه‌ای کوتاه و موجز است که امکان ترسیم ادوار زندگی واقعی او را به دست نمی‌دهد.

نویسنده در نخستین صفحات کتاب، نام پدرش را فضل الله و اصل خود را از تفرض و از سادات حسینی معروفی می‌کند. عین عبارت او چنین است: «... بنده بی‌مقدار،

ابوالمفاحرین فضل الله الحسینی سوانح‌نگار تفرشی...».^{۲۱} از مراحل تحصیل و میزان دانش و آگاهی او نسبت به علوم همینقدر می‌دانیم که مدتی نامعلوم شاگرد میرزا ابراهیم حسینی همدانی بوده و چنانکه خود می‌گوید: «روزگاری از بحر افاداتش به فیضی وافر و قسطی اوفر حائز...» بوده است.^{۲۲} تفرشی از استاد خود به نیکی یاد می‌کند و او را به جهت تصانیف و دانش وسیعش در حکمت و الهیات می‌ستاید. گفته‌های او درباره این عالم دینی با آنچه که اسکندر بیگ منشی در اثر مشهور خود، تاریخ عالم آرای عباسی آورده، مطابقت می‌کند. با این تفاوت که توضیحات آن مورخ نامدار کاملتر بوده و از آنجا که عقاید و سخنان آن فرهیخته همدانی در «معقولات و حکمیات» مورد توجه علماء و فضلا و دانشمندان آن روزگار قرار داشته، از او به «علامه العلمایی» یاد می‌کند.^{۲۳} همو می‌افرادید که میرزا ابراهیم پس از فراگیری علوم عقلی در نزد میر فخر الدین سماکی در قزوین و پس از مرگ شاه طهماسب یکم به زادگاهش همدان بازگشت، و در کنار منصب قضا و تصدی امور شرعیه که پیش از او پدرش آن منصب را بر عهده داشت، به تعلیم شاگردان پرداخت، و مدتی نگذشت که جمع کثیری از طبله علوم برای آموختن علوم عقلیه و حکمت در حوزه درس او حضور یافتند.^{۲۴} احتمالاً، ابوالمفاحر تفرشی در همان زمان، چون آوازه و شهرت میرزا ابراهیم را شنیده، از موطن خود به همدان آمده و در سلک شاگردان استاد قرار گرفته است: اما اسکندر بیگ بدون آنکه از ابوالمفاحر نامی به میان آورد، تنها به نام دو تن از شاگردان همدانی اشاره می‌کند که عبارت هستند از: میر محمد حسین تفرشی و میر عبدالغئی تفرشی.^{۲۵}

شخصیت نخست، یعنی میر محمد حسین از رجال شناخته شده عصر شاه عباس یکم است. صاحب تاریخ عالم آرای عباسی درباره مقام علمی او می‌نویسد:
 ... میر محمد حسین تفرشی... از سادات عالی در جات تفرش و به فضایل و
 کمالات علمی و عملی آراسته و در فن انشاء و تفنن عبارات و استعارات بامزه
 سلیقه درست و رتبه عالی دارد.^{۲۶}

وی در خدمت حاتم بیگ اردوبادی، وزیر مشهور شاه عباس قرار داشت، و از سوی آن وزیر به سمت معلمی فرزندش میرزا طالب خان منصوب شد و برای چند سال در این مقام خدمت کرد. بی‌شک تعالیم این معلم آگاه در پیشرفت سیاسی میرزا طالب خان تأثیر بسزایی داشته است. چنانکه شاه عباس در سال ۱۰۱۹ ه. ق / ۱۶۱۰ م) به جهت «او صاف کمالش» و شهرت در «فنون فضایل و کمالات علمیه»، او را به وزارت دیوان

اعلیٰ منصوب کرد، و مدت یازده سال وزیر بزرگترین فرمانروای صفوی بود.^{۲۷}
همچنین، چنانکه پیش از این هم گفته شد، میر محمد حسین و ابوالمفاخر برادر
یکدیگر بوده‌اند. البته، ابوالمفاخر در کتابش از برادر خود نام نمی‌برد، اما
میر محمد حسین در اثر کوتاه خود و در ذیل وقایع سال (۱۰۲۸ ه. ق / ۱۶۲۸ م) به این
مطلوب اشاره می‌کند که شاه صفی پس از مراسم تاجگذاری، اراده نمود که به منظور
«غوررسی رعایا» و «انتظام امور ثغور و سرحد» به ممالک محروسه سفر کند. از این
روی به همراه عده‌ای از بزرگان و امیران در تاریخ بیست و سوم محرم همان سال از
اصفهان بیرون آمد و به طرف کاشان حرکت کرد، و در ابتدای سفر،
باغ قوشخانه محل نزول اقبال شد و بعد از سه روز اردوی کیهان پوی به جانب
قریه دولت‌آباد در حرکت آمد و بر زبان میر ابوالمفاخر برادر حقیر، تاریخ به
این طریق جاری گشت:

چون شاه صفی خسرو اقلیم وجود
فرمود سفر همره بخت مسعود
به ر تاریخ عقل کل با دل شاد
می‌گفت که «آفتاب تحویل نمود»
^{۲۸}
میر محمد حسین از برادر خود در قسمتهای دیگر کتابش سخنی به میان نمی‌آورد،
اما همان مطلب در شناساندن رابطه او با ابوالمفاحر سند ارزشمندی به شمار می‌آید.
گفتنی است که ابوالمفاحر نیز به دو بیت مذکور در اثر خود اشاره دارد، و جدای از
آن، سروده‌های دیگری از وی در همانجا نقل است که گواه بر توانایی او در شعر و ادب
می‌نماید. او در کتابش از خود به «راقم» یاد می‌کند.
^{۲۹}

و از آنجا که در نوشته او فرهیختگان شعر فارسی همچون حکیم ابوالقاسم فردوسی، حکیم خاقانی، حافظ شیرازی و خواجه سلمان ساووجی به بزرگی یاد شده‌اند، می‌توان حدس زد که در عرصهٔ شعر و ادب متاثر از آنان بوده است.

شخصیت دومی را که اسکندر بیگ به عنوان شاگرد میرزا ابراهیم همدانی نام برده، یعنی میر عبدالغنى نفرشی، تقریباً در میان برخی از نوشتۀ‌های عصر صفوی چهره‌ای شناخته شده است. اسکندر بیگ ضمن توصیف مقام علمی و حسن اخلاق و خوش صحبتی و بلند پایگی در شعر، او را از «اقرباً»ی میر محمد حسین معروفی می‌کند، که در آن صورت از نزدیکان و خویشاوندان ابوالمفاخر نیز به شمار می‌آید.^{۳۰} اما ابوالمفاخر در اثر خود از او و مرتبهٔ شعری اش به هیچ مطلبی اشاره ندارد. در حالیکه امین احمد رازی در تذکره هفت‌اقلیم، مکارم اخلاق، وفور فضیلت، حدّت فهم و طبع شعری را از

خصوصیات میرعبدالغنى بر می‌شمارد.^{۳۱} محمد طاهر نصرآبادی، مؤلف تذکره نصرآبادی (تذکره الشعرا) بدون اشاره به آن صفات، او را از شاگردان میرابوالقاسم کازرونی و از مصحابان ملامحمد صوفی معرفی می‌کند. سپس می‌افزاید که او در شعر «غنی» تلخص می‌کرد.^{۳۲} لطفعلی بیگ آذریگدلی، صاحب آتشکده آذر تنها به خاستگاه، سیادت و تخلص شعری او اشاره می‌کند.^{۳۳} و نویسنده تذکره روز روشن که از منابع سده سیزدهم هجری است ضمن تأیید مطالب فوق اضافه می‌کند که:

میر عبدالغنى تفرشی از علمای عصر شاه عباس ماضی بود. مذکور در شیراز کسب کمال نمود و... شعر کمتر می‌گفت، لکن شعر از وی بر سر حساب بودند. ابیاتش زائد بر پانصد نشمرده‌اند، کلامش همه سنجیده و پاکیزه است.

^{۳۴} شیخ محمد علی حزین لاهیجی او را بسیار ستوده [است].

صرف نظر از این مطلب، از مراحل و خصوصیات زندگی ابوالمفاخر هیچگونه نشانی در منابع موجود و شناخته شده وجود ندارد، و به روشنی نمی‌دانیم که او در زمان شاه عباس صفوی از چه جایگاه و منزلتی برخوردار بوده است.

این مطلب درخصوص وضعیت او در عهد شاه صفوی نیز صدق می‌کند. هرچند که به خود نسبت «سوانح نگار» را می‌دهد و علی‌الظاهر مقامی حکومتی و رسمی به نظر می‌رسد، اما مورخان و مؤلفان متون خاص دیوانی از چنین منصبی در میان مشاغل و مناصب دربار و ساختار حکومتی صفویه سخنی به میان نمی‌آورند، بلکه واقعه نویس و مجلس نویس را عمومی‌ترین اصطلاح در توصیف چنین مقامی دانسته‌اند. البته، نویسنده مورد گفت و گو نیز از نسبتی که به خود داده و در چند جای کتابش هم آن را تکرار نموده از آن به عنوان یک مقام رسمی دفاع نمی‌کند و اشارات او در بیان مفاهیمی چون «واقعه نویس» و «واقعه‌نگار» به عنوان مقامات رسمی دربار گواه بر همسویی وی با سایر مورخان صفوی دارد. اما از انتخاب چنین نسبتی برای خود و کاربرد نسبتاً فراوان مشقات آن همچون سانحه، سانحه‌نگاران، سوانح و سوانح نگاران و یا تقسیم‌بندی بخشی از مطالب کتاب تحت نام «من السوانح» چنین استنباط می‌شود که در مقام تاریخ نویس به تفاوت خود با سایر واقعه‌نگاران می‌اندیشیده و به همین انگیزه برای خود اصطلاح و نام جدیدی را برگزیده است.

با وجود ناآگاهی از کیفیت ارتباط سوانح‌نگار صفوی با حکومت شاه صفوی و عدم توضیحات آشکار وی در تنها اثری که از او می‌شناسیم، نمی‌توان وابستگی و نزدیکی او

را به جانشین شاه عباس انکار کرد. چرا که ثبت وقایع دوران سلطنت شاه صفی در اثری خاص دلالت بر پیوند نزدیک او با آن پادشاه دارد. از سوی دیگر از مضمون عبارات و مفاهیمی که در نوشته خود آورده چنین استفاده می‌شود که او همواره در جمعی که پادشاه صفوی را در جنگ و سیاحت و بزم و شکار همراهی می‌کرده‌اند و عموماً شامل بزرگان و امرای سیاسی، مذهبی و نظامی بوده، حضور داشته است. افزون بر این، از همان نوشته چنین بر می‌آید که از میان رجال دینی و سیاسی بیشتر با فرهیختگان مذهبی و ادبی مراوده داشته، و گویی آنان یار گلستان و رفیق گرمابه او بوده‌اند، و بر همین اساس برخلاف شخصیت‌های نظامی، از اندیشمندان دینی و ادبی معاصر خود همچون، میر محمد باقر داماد، میرزا حبیب‌الله عاملی و میرزا عبدالحسین نصیری طوسی در قالب الفاظ و اصطلاحات پر طمطراق، مقام علمی و معنوی آنان را می‌ستاید.^{۲۵}

اینها تنها مطالبی است که از زندگانی صاحب این کتاب می‌دانیم. چنانکه روشن است نه می‌توان بر پایه آنها تاریخ تولد او را مشخص کرد، و نه از فحوای عبارات کتابش می‌توان به سن او در زمان تألیف کتاب پی برد. حتی منابع موجود، گزارشی از سرنوشت او پس از مرگ شاه صفی (۱۰۵۲ ق / ۱۶۴۲ م) در اختیار قرار نمی‌دهند. اما با توجه به اینکه اثر تاریخی خود را در سال (۱۰۷۸ ه. ق / ۱۶۶۷ م) به اتمام رسانده، می‌توان گفت که ابی المفاخر تا آن سال در قید حیات بوده است.

تاریخ نویسی، از نگاه نویسنده کتاب

اغلب تاریخ پژوهان بر این باورند که تاریخ نویسی عصر صفوی در امتداد تاریخ‌نگاری دوران تیموری قرار می‌گیرد، و اصولی که موّرخان بر پایه آن رویدادهای تاریخ را توصیف نموده‌اند میان آنها مشترک است. این اصول که اساس و اندیشهٔ تاریخ‌نگاری را تشکیل می‌دهد، بر مفاهیمی چون قدرت و دین استوار بوده و برای موّرخ نیز در تشریح و قایع ضمن حفظ پیوند میان آن دو، شرح سلطنت و زندگی سیاسی پادشاه و کنشهای او در حراست از آن دو عنصر، بیشترین اهمیت را یافته است. این عقیده اگر چه واقعیتی غیرقابل انکار است، اما پیوند خاص آن با دوران تیموری تا اندازه‌ای غیر واقع بینانه به نظر می‌رسد. زیرا این خصوصیت تنها ویژگی تاریخ نویسی عصر تیموری نیست، بلکه پیش از آن دوره و حتی در نگاه عمومی تر در سنّت تاریخ

نگاری دوره اسلامی قابل ملاحظه و پیگیری است. اما این نگاه عمومی مانع از آن نیست که تاریخ نگاری ایران عهد اسلامی را در هر دوره تابعی از ارزش‌های فکری، سیاسی و اعتقادی همان دوره بدانیم، و بر آن پایه مرزو هویت تاریخ نگاری هر دوره را جدا سازیم.

در چشم‌انداز کلی، تاریخ نگاری در دوره اسلامی به رغم تصادم با رویدادهای سهمگینی همچون استیلای ترکان و مغولان و اثرات فرهنگی - فکری ناشی از آن به سمت و سویی گام برداشت که عناصر و مفاهیم ساختی آن، یعنی قدرت و دین خصوصیتی متناسب با تفکر و هویت فرهنگی جامعه ایرانی به دست آورد، و تاریخ نویس با به کارگیری بیشتر مفاهیم کهن ایرانی که در حوزه سیاست و فرهنگ اهمیت داشت، به تدریج جنبه‌های ایرانیت تاریخ نگاری را بر جسته و استحکام بخشید.

از این نگاه در دوره صفوی با توجه به وقوع تحولات مهم سیاسی و مذهبی که به دنبال آن قلمرو ایرانی به انسجامی درخور اعتقد دست یافت، تاریخ نویسی نیز همانند بسیاری دیگر از اجزای فرهنگی جامعه در تعامل و همسویی با آنان قرار گرفت، و همان مفاهیم، بیش از گذشته ذهن مورخ را متوجه آن ساخت و به عنوان دست‌مایه‌های اصلی در تدوین عصر صفوی به کار بست. البته، بررسی دست نوشه‌های تاریخی نشان می‌دهد که تاریخ نویسی آن دوره از آغاز تا فرجام آن دولت، فرایند نسبتاً پُرتحولی را پشت سر نهاده است. چنانکه می‌توان از این فرایند به حرکت از مرحله‌ای با کاربرد محدود در استفاده از مفاهیم کهن ایرانی به مرحله‌ای با استفاده فراگیر از آنها در تشریح قدرت، سیاست و باورهای فکری - مذهبی ایران زمین یاد نمود.

کتاب مورد گفت و گو در این پرسی، نمونه‌ای مهم از مرحله دوم این تحول است، و ابوالمفاخر در تنها اثر مختصرش بدون آنکه خواسته باشد در منطق تاریخ نگاری زمان خود تغییری به وجود آورد و یا آنکه به روی «تاریخ» که از آن به «گرامی فن» یاد می‌کند، دریچه جدیدی بگشاید، در موازات با سنت تاریخ نگاری و تحت تأثیر اندیشه سیاسی - مذهبی زمان خود قرار داشته و با به کارگیری فراوان از مفاهیم کهن ایرانی، مانند «فر» و «فرهه یزدانی» در توصیف ساختار سیاسی عهد شاه صفی که مکرر از وی به «شاهنشاه»، «شاه شاهان»، «شاه فریدون منزلت»، «خسرو جمشیدفر» و «فرمانده ایران مدار» نام می‌برد، تفسیری قدسی و فرازمنی ارائه می‌نماید. اساس این تفسیر و منطق فکری بر این عقیده استوار است که قدرت و سلطنت خاستگاهی آسمانی دارد و

تنها بنابر «حکمت بالغه الهی» و «توفیقات بزدانی» محقق می‌گردد.^{۳۶} این نگرش تنها ریشه در نفکر قدیم ایرانی نداشت، بلکه بهره‌مند از شریعت اسلام نیز بود، اصل مهم دیگری که اساساً تاریخ نگاری دوره اسلامی متأثر از آن بود و در تداوم خود در عهد صفوی با مضامین اعتقادی شیعه درآمیخت و به سنتی ریشه‌دار در تاریخ نگاری همان دوره مبدل گشت. به گونه‌ای که موزخان صفوی و از جمله ابوالمفاحر با طرح پیوستگی قدرت از پیامبر(ص) تا امامان شیعه(ع) و سپس شیخ صفی‌الدین اردبیلی و بعد از او تا شاه اسماعیل و آنگاه شاه صفی، مفهوم جدیدی از قدرت را بیان داشته که با نمونه‌های غیر شیعی آن تفاوتی بنیادی دارد. و به اعتقاد آن موزخ، دارنده چنین قدرتی «مظہر صفات قدسیّه صمدانی» و «مظہر صولت جبروت الهی» و «کلیددار خزاین خداوندی» است.^{۳۷} و بدین شیوه مشروعیت اقتدار سیاسی آن سلسله را غیر قابل انکار دانسته و در اثبات گفته‌های خوبش نیز مضمون بربخی از آیات قرآن کریم و احادیث نبوی را مورد استناد قرار می‌دهد.^{۳۸}

در کنار نگاه دینی او به ساختار سیاسی صفویان، وجه دیگر قدرت زمامداران آن که بر محور طریقت و ولایت صوفیانه قرار داشت از نظرش دور نمانده است. اگرچه این مفهوم از قدرت در نوشته او برخلاف نخستین وقایع نگاری‌های صفوی معنایی فراگیر نیافته است. اما با وجود این، اهمیت این منبع معنوی را که منشأ قدرت و ولایت صفویان بوده از نظر نینداخته و مفاهیمی چون، «ولایت» را در کنار «سلطنت» و گاه «خلافت» را در کنار «شاهنشاهی» به کار می‌برد، و همانها را واژگانی مناسب در توجیه اقتدار فرمانروای صفوی در عرصه سیاست تشخیص داده است. از سوی دیگر، تعبیر «صوفیگری» از رفتار و تعامل کارگزاران حکومتی با پادشاه صفوی و پایندی و الترام آنان به حفظ این رفتار که گاه عدول از آن برای آنان می‌توانست مصایب ناگواری را به همراه آورد، حکایت از این واقعیت دارد که این کنش طریقتی پس از گذشت یک سال از حیات معنوی و سیاسی صفویان، همچنان حضوری معنادار داشته است. اما چنانکه در فوق اشاره شد و به گواهی توضیحاتی که ابوالمفاحر در اثر خود آورده، مفاهیمی که مُبین ولایت معنوی پادشاه صفوی در تشکیلات سیاسی است، در برابر سلطنت سیاسی او که در قالب کلمات و اندیشه‌کهن ایرانی بیان شده، جلوه‌ای محدود یافته است.^{۳۹}

توجه سوانح نگار عصر شاه صفی به کار کردهای سیاسی و دینی پادشاه در ساختار

دولت، نشان از آن دارد که بیان این مسأله را مرتبط با وظایف تاریخ‌نویس می‌دیده است. البته او در این کار همانند سایر تاریخ‌نگاران از آنجا که طرح موضوعات نظری را در قلمرو دانش «تاریخ» به نظر بیهوده می‌پنداشته، ضرورتی هم به شرح تفصیلی آن ندیده است. به همین جهت تنها در چشم اندازی کوتاه و در قسمت دیباچه و خاتمه کتاب خود چنین مقوله‌ای را مطرح می‌نماید. در واقع می‌توان گفت، از آنجا که در انگاره او به مانند سایر واقعه نگاران، «تاریخ» تنها مُبین سرگذشت «پادشاهان اقلیم‌گیر» است.^{۴۰} بنابراین درک و فهم کارکردهای حکومتی آنان تنها در رویدادهای تاریخی که آن نیز محصول سلسله‌ای از کنشها و واکنشهای آنها در ساخت قدرت است، امکان پذیر می‌گردد.

بنا به این عقیده، مهمترین وظایف حکومتی پادشاهان را دین‌پروری، عدالت‌گستری، انتظام احوال سپاه و رعیت، تأمین امنیت و آسایش کارکنان و حمایت از تهییدستان و شکسته‌دلان بر می‌شمارد. این مهم در خاتمه اثر وی در عبارت پردازیهای ادبیانه و مصنوع به لحاظ فکری و از باب تأکید، نظمی درخور اعتنا یافته، و اساساً فلسفه انتخاب فرد از سوی خداوند برای مقام شاهی و شرط مشروعیت و بقا در آن را التراجم عملی به آن امور می‌شناسد. او در این باره می‌نویسد:

... عرصه فتح ربع مسکون به مضرب خیام دولت و مهبط سرادق عظمت سعادتمندی تواند بود که شعشهه ضمیر اکسیر تأثیرش بسان انوار عنایات الهی عرصه کون و مکان را اضافت بخشیده، در جمیع اطوار، آرامش عالم و آسایش عالمیان را پیشنهاد خاطر خطیر خود ساخته، مقصد کلی و مطلب اصلی او اعلای معالم دین و احیای شرع میین باشد، و کره بدلاجام سیهر در ریقه تسخیر کسی درآید که عطف عنان عزیمتش به جانب صلاح حال و فراغ بال عاجزان شکسته بال باشد، و جنبیت کشان کارخانه لیالی و ایام به جای گلگون و شبدیز تیزلگام، اشهب صبح و ادhem شام را در طوبیله اقتدار کامکاری بندند که بر طبق کلمه کریمه «و آتیناه الخَّكْمَ صَبِيًّا» تعظیم اوامر و نواهی الهی را اجل مطالب و اعظم مارب شمارد، و تاج سلطنت بر فرق خسروی قرار یافت که در مرأت رخسار مهرویان جز پرتو جمال حقیقی صورتی ندیده، از صبح تا شام در بیان اسرار حقایق معارف رطب‌اللسان بوده، مدد از نظر بی سر و پایان تاج بخش طلب کرد، و تخت خلافت مستقر پادشاهی باشد که انتظام امور جمهور انام را بر وفق مصالح کلی و مرام ساعن اسباب ضروری خود داند.^{۴۱}

تفرشی در ادامه مطلب بدون آنکه ذره‌ای تردید به خود راه دهد، شاه صفی را مصداقی واقعی پادشاهانی بر می‌شمارد که در دوران زمامداریش در انجام وظایف مورد گفت و گو اهتمامی همه سویه داشت و سرانجام از آن آزمون الهی نیز سربلند بیرون آمد. لذا بر ذمه خویش می‌دیده به منظور آنکه برای همیشه کامیابیهای آن پادشاه «زیور گوش هوش خسروان جهان» قرار گیرد، آن را به نگارش در آورد.^{۴۲}

ارزش و اعتبار کتاب

تاکنون درباره رویدادهای تاریخی عصر شاه صفی و از میان متون اصلی تاریخی چند اثر عمومی و خاص به چاپ رسیده‌اند که مشخصات هر کدام اختصاراً به شرح ذیل می‌باشد.

نخستین متن مهم تاریخی ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، نوشته مورخ و منشی نامدار عصر شاه عباس، اسکندر بیگ منشی است. نویسنده، این کتاب را پس از مرگ آن پادشاه (۱۰۳۸ ه. ق / ۱۶۲۸ م) و آغاز پادشاهی شاه صفی، بنا به تقاضای «اعزه و خلان الوفاء» و مطابق سبک تاریخ عالم آرای عباسی تألیف نمود. اما او در سال (۱۰۴۲ ه. ق / ۱۶۳۲ م) درگذشت، و پیش از مرگش تنها موفق شد چهارسال از وقایع دوران نخست حکومت آن پادشاه را به نگارش درآورد، و آنچه امروزه از این اثر باقی مانده، شامل وقایع همان دوره کوتاه است.

این اثر برای نخستین بار از سوی احمد سهیلی خوانساری و به همت انتشارات کتابفروشی اسلامیه در تهران (۱۳۱۷ ش / ۱۹۳۸ م) به چاپ رسید، و بدین وسیله به جامعه محققان تاریخ ایران صفوی شناسانده شد. مصحح در چاپ کتاب و به منظور تکمیل وقایع عصر شاه صفی با استفاده از کتاب تاریخ خلد بین حوادث سالهای (۱۰۴۲ - ۱۰۵۲ ه. ق / ۱۶۳۲ - ۱۶۴۲ م) را بر ذیل عالم آرا افزوده، و بدین طریق تاریخ کاملی از دوران فرمانروایی شاه صفی را منتشر نموده است.^{۴۳}

اثر دیگر، خلاصه السیر تألیف محمد معصوم بن خواجه‌گی اصفهانی نام دارد. مؤلف، این کتاب را بنا به دستور شاه صفی و در مدت چهار سال (۱۰۴۸ - ۱۰۵۲ ه. ق ۱۶۳۸ - ۱۶۴۲ م) نوشته است. در واقع اثر مذبور، شامل چهارده سال تاریخ سیاسی ایران از ابتدای جلوس شاه صفی تا مرگ او، و سپس سال نخست حکومت شاه عباس دوّم صفوی است.

خلاصه السیر با توجه به اینکه نویسنده آن در غالب سفرها و اردوکشی‌های شاه صفی حضور داشته و شاهد و ناظر بسیاری از رویدادها بوده است، اهمیت و اعتبار بسیاری دارد. این کتاب به اهتمام ایرج افشار و از سوی انتشارات علمی در سال ۱۳۶۸ ش / ۱۹۸۹ م) در تهران منتشر شد، و مصحح بر چاپ کتاب در قسمتی تحت عنوان «یادداشت»، توضیحات مشبوعی درباره خصوصیات زندگانی محمد معصوم و اهمیت اثر او و همچنین دیدگاه برخی از فهرست نگاران و پژوهشگران تاریخی و تعداد نسخی که از آن منبع در کتابخانه‌های جهان موجود است، آورده است.^{۴۴}

جدا از دو کتاب فوق که نمونه‌هایی خاص از دوران زمامداری شاه صفی هستند، سایر منابع چاپ شده آثاری عمومی بوده که بخشی از آن به عصر حیات شاه صفی اختصاص یافته است. یکی از آن منابع تاریخ ملاکمال از مؤلفی ناشناخته است که در عهد شاه عباس دوم نوشته شده و شامل یک دوره تاریخ مختص ایران از بدرو پیشدادی و کیانی تا نیمة اول سلطنت شاه عباس دوم است، و آخرین موضوعی که در آن کتاب شرح داده شده، چگونگی محاصره شهر قندهار به وسیله داراشکوه در جمادی الثانی (۱۰۶۳ ه. ق / ۱۶۵۲ م) می‌باشد.

اثر دوم، تاریخ عمومی دیگری است که نه مؤلف آن مشخص است و نه کتاب عنوان خاصی دارد. این کتاب نیز همانند اثر پیشین تاریخ کوتاهی از سلاطین ایران از دوران پیش از اسلام تا عهد سلطنت شاه عباس دوم صفوی است، و هردو اثر با توجه به اینکه مؤلفان آنها در عصر صفویه می‌زیسته‌اند و تاریخ آن سلسله را با تفصیل بیشتری بیان داشته‌اند، در مقایسه با قسمتهاي پیشین همان دو کتاب اعتبار و اهمیت تاریخی بیشتری دارند. بر همین اساس ابراهیم دهگان که برای نخستین بار آن دو اثر را شناسانید، بخش‌های مربوط به تاریخ صفویان دو کتاب مذکور را در یک مجلد به نام خلاصة التواریخ - تاریخ صفویان در سال ۱۳۳۴ ش / ۱۹۵۵ م) در چاپخانه فروردین اراک چاپ و منتشر ساخت. لازم به اشاره است که مقصود از خلاصة التواریخ کتابی است که به نام اثر دوم در توضیحات فوق معروف گردید، و مصحح این نام را بر اساس عنوان خلاصة تواریخ پادشاهان عجم که در صدر تمام صفحات نسخه خطی آن آمده برگزیده است. تاریخ صفویان نیز معروف بخشی از کتاب تاریخ ملاکمال است.^{۴۵}

منع دیگری که وجود دارد و بخشی از آن به تاریخ عصر شاه صفی اختصاص یافته، قصص الحاقانی تألیف ولی قلی بن داود قلی شاملو است. کتاب یک تاریخ عمومی است

از آغاز پیدایش دولت صفویه تا مرگ شاه عباس دوم (۱۰۷۷ ه. ق / ۱۶۶۶ م)، که با نگاهی جانبدارانه از پادشاهان آن سلسله و مذهب شیعه و دفاع از قزلباش نوشته شده است. نویسنده در این کتاب حوادث تاریخی عصر صفویه از شاه اسماعیل یکم تا شاه صفی یکم را به اختصار گفته، اما درباره حوادث زمان شاه عباس دوم به تفصیل سخن گفته است. این کتاب مهم تاریخی نخستین بار به اهتمام دکتر حسن سادات ناصری و با حمایت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بین سالهای (۱۳۷۱ ش / ۱۹۹۲ م) و (۱۳۷۴ ش / ۱۹۹۵ م) در دو مجلد در تهران چاپ و منتشر گردید.^{۴۶}

کتاب دیگری که به تازگی در اختیار علاقمندان تاریخ صفویه قرار گرفته، تاریخ جهان آرای عباسی تألیف میرزا محمد ظاهر وحید قزوینی (۱۱۱۲ - ۱۰۱۵ ه. ق / ۱۶۰۷ - ۱۷۰۰ م) است. نویسنده که از مورخان و شاعران بزرگ عهد صفویه است اثر تاریخی خود را به تقاضای سلطان العلمایی خلیفه سلطان، وزیر نامدار سه تن از سلاطین صفوی (شاه عباس یکم، شاه صفی یکم، شاه عباس دوم) نوشت. کتاب به سه باب و هشت فصل تقسیم می شود، و فصل ششم از باب دوم آن در بیان احوال شاه صفی است. این اثر با مقدمه، تصحیح و تعلیقات سید سعید میرمحمدصادق و زیر نظر دکتر احسان اشراقی و به اهتمام پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در سال (۱۳۸۳ ش / ۲۰۰۵ م) چاپ و منتشر شده است.^{۴۷}

تاریخ خلد بین نوشتۀ محمدیوسف واله قزوینی اصفهانی تاریخ عمومی دیگری است شامل هشت روضه و یک خاتمه از دوران پیش از اسلام تا وقایع سال (۱۰۷۸ - ۱۰۷۹ ه. ق / ۱۶۶۸ - ۱۶۶۷ م)؛ در این مجموعه بزرگ، روضه هشتم و خاتمه آن به رویدادهای تاریخی ایران در عصر صفوی از آغاز تأسیس آن دولت تا اوایل سلطنت شاه سلیمان اختصاص دارد. این قسمت از کتاب به هفت حدیقه تقسیم می شود و حدیقه ششم آن به سرگذشت ایران در عهد شاه صفی یکم می پردازد. تا کنون حدیقه ششم آن دوبار به چاپ رسیده است. نخست، چنانکه پیش از این گفته شد، توسط سهیلی خوانساری به اضمام ذیل تاریخ عالم آرای عباسی در سال (۱۳۱۷ ش / ۱۹۳۸ م) به چاپ رسید، و دیگری همراه با حدیقه هفتم که شامل سرگذشت شاه عباس دوم (۷۷ - ۱۰۵۲ ه. ق / ۱۶۴۲ - ۶۶ م) است، به کوشش محمدرضا نصیری و با حمایت انجمن آثار و مفاخر فرهنگی در سال (۱۳۸۲ ش / ۲۰۰۳ م) در تهران به زیور چاپ آراسته شد.^{۴۸}

آخرین منبع تاریخ - عمومی دیگری که در اینجا می توان نام برد کتاب تاریخ سلطانی

متعلق به سید حسن بن مرتضی حسینی استرآبادی است. مؤلف، این اثر را به نام شاه سلطان حسین، آخرین زمامدار صفوی در سال (۱۱۱۵ ه. ق / ۱۷۰۳ م) نگاشته است. این کتاب در سه باب تنظیم شده و باب سوم آن درباره انساب سلاطین صفوی از شیخ صفی تا شاه صفی یکم می‌باشد، از این مجموعه نیز تنها باب سوم آن تحت عنوان تاریخ سلطانی: از شیخ صفی تا شاه صفی با تصحیح دکتر احسان اشرافی و از سوی انتشارات علمی در سال (۱۳۶۶ ش / ۱۹۹۶ م) در تهران چاپ و منتشر شده است.^{۴۹}

با توجه به توضیحات فوق، پُر واضح است که اثر ابوالمفاخر تفرشی نه به عنوان یک تاریخ عمومی، بلکه به عنوان یک منبع خاص از زمان شاه صفی در ردیف آثاری چون ذیل تاریخ عالم آرای عباسی و خلاصه السیر قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، چون کتاب وی در برگیرنده گزارش کامل و دقیقی از دوران حکومت ششمین پادشاه صفوی (شاه صفی) از آغاز جلوس تا مرگ وی می‌باشد، به طور قطع دوّمین اثر مهم و ارزشمندی است که پس از خلاصه السیر نوشته شده است.

اگرچه سال خاتمه یافتن تأليف کتاب از سوی نویسنده مشخص است، اما شروع و سال تأليف آن به درستی روشن نیست، ابوالمفاخر تفرشی نیز در هیچ قسمت از نوشته خود، آشکارا به این موضوع نمی‌پردازد. با وجود این، از مضمون و فحوای برخی عبارات کتاب چنین مستفاد می‌شود که مؤلف، کار تدوین کتاب را از همان ابتدای فرمانروایی شاه صفی آغاز نموده و سوانح هرسال را بر آن افروده است. مهم‌ترین دلیلی که این استدلال را تأیید می‌نماید عنوانی است که نویسنده به منظور توصیف وقایع هرسال برگزیده است. مانند: «سوانح و شورشی که در این سال در ولایت گیلان روی داد»، «من وقایع هذه السنة»، «شرح سوانح این ایام»، «شرح وقایع ایت تیل و سوانح آن»، «من السوانح»، «من الواقعی» و «شرح وقایع سال چهاردهم از جلوس» وغیره. از سوی دیگر، عنوانی مذکور نشان می‌دهند که نویسنده احتمالاً وقایع را به صورت روزانه ثبت و ضبط می‌نموده است. چنانکه در بعضی از قسمتها جملات کتاب را با عبارت «در این روزها...» آغاز می‌کند.^{۵۰} از این روی، چنین به نظر می‌رسد که کار تأليف کتاب در مدت زمانی طولانی صورت گرفته است، و بر این اساس قاعده‌ای می‌باشست تأليف کتاب نیز با مرگ شاه صفی در ماه صفر (۱۰۵۲ ه. ق / ۱۶۴۲ م) و یا مدت کوتاهی پس از آن خاتمه می‌یافتد. اما تاریخی که (نهم محرم ۱۰۷۸ ه. ق / ۱۶۶۸ م) در انتهای کتاب آمده است این موضوع را تأیید نمی‌کند، بلکه مُبین آن است

که نویسنده در مقطعی نامعلوم دست از کار تألیف کشیده و در زمان نامشخص دیگری مجدداً کمر همت بر میان بسته، و تا سال مورد اشاره اثر خود را تکمیل و به انجام رسانیده است. البته، این نکته افزودنی است که تاریخ مذکور تنها مشخصه نسخه کتابخانه چستریتی است، در حالی که نمونه متأخر آن که متعلق به کتابخانه مرعشی است فاقد چنین نشانی می‌باشد. این مسأله دو فرضیه را به دنبال می‌آورد که تأیید هر کدام مستلزم دسترسی به شواهد و مدارک جدیدتری است. نخست آنکه، یا کاتب نسخه مرعشی رسم امانتداری را رعایت نموده و به همین دلیل عبارت پایانی مؤلف اصلی کتاب را از قلم انداخته است، و یا آنکه شاید تاریخ مذکور، سال واقعی پایان یافتن کتاب از سوی مؤلف اصلی کتاب نباشد، بلکه زمانی است که کاتب گمنام نسخه چستریتی کتابت اثر ابوالمفاخر تفسیری را تمام کرده است.

ساير خصوصيات كتاب

كتاب داراي يك دييماجهه کوتاه است، اما نویسنده، سخنان آغازين کتابش را تحت اين عنوان ياد نمی‌کند، و یا نام دیگری نيز برنگریده است. وی آن قسمت از کتاب خود را به مانند ساير وقایع نگاران عصر صفوی به حمد و ستایش خداوند بزرگ، هدف از رسول انبیاء، عظمت و منزلت والای خاتم الانبياء و اولاد و احفاد گرامی آن حضرت، ضرورت تشکيل قدرت و سلطنت در جوامع انساني، صفات و خصوصيات سلاطين صفوی و نقش الطاف الهی در انتخاب شاه صفی به مقام سلطنت و خلافت اختصاص داده است. سپس در ادامه به انگیزه خود در تألیف کتاب اشاره می‌کند. از عبارات کوتاه او در این باره چنین استفاده می‌شود که نوشتن وقایع تاریخی زمان شاه صفی تنها از روی میل و علاقه او به تاریخ نبوده است، بلکه او دستور داشته تا حوادث زمان آن پادشاه را بنویسد. وی اگرچه از آن شخص آشکارا ذکری به میان نمی‌آورد، اما عبارت زیر گواه بر آن دارد که این کار به فرمان شاه صفوی بوده است:

لهذا بنده بى مقدار، ابوالمفاخرین فضل الله الحسيني سوانح نگار تفسیری، به همراهی بدرقة توفیقات الهی و به اميد اميدواری عنایات آسمان پایه ظل الهی، به پایمردی همت و اميدواری مرحمت بلند دوستان صافی ضمیر، دامان اطاعت فرمان بر میان جان استوار ساخته، شروع در ترجیح اساس این کارنامه معانی آرایان روزگار، و وقایع و سوانح ارجمندی گیتیستانی ظل سبحانی زیب والا کرد.^{۵۱}

تفرشی در دیباچه کتاب خود برخلاف اغلب وقایع نگاریهای صفوی درباره چگونگی تقسیم بندی مطالب کتاب سخنی نمی‌گوید، به همین لحاظ کتاب فاقد یک نظم اصولی است. همچنین بررسی عناوین آمده در کتاب نشان می‌دهد که نویسنده در انتخاب عناوین تابع شیوهٔ یکسانی نبوده است. چنانکه در بعضی قسمتها مطالب کتاب بر پایهٔ شرح یک واقعهٔ تقسیم شده، و گاه تفکیک آنها به کمک عبارتهای کوتاه عربی همچون، «من الواقع» و یا «من السوانح» صورت گرفته است، و گاه نوروز جدید هر سال مبنایی برای پایان دادن به وقایع سال پیش، و اساسی برای شروع یک فصل جدید در حیات سیاسی فرمانروای صفوی انتخاب شده است. افزون بر این، سال‌های ترکی رایج‌ترین اصطلاح در تقسیم بندی و تعیین زمان وقوع حوادث در این کتاب بوده، و از سال هجری قمری به ندرت ذکری به میان آورده می‌شود. این مورد یکی از کاستیهای کتاب بوده، به طوری که خواننده را در انباط سالهای ترکی با سال‌های هجری قمری دچار سردرگمی می‌سازد.

نویسنده پس از شرح نسبت و اجداد شاه صفی، نخستین عنوانی را که می‌آورد «جلوس نواب گیتی‌ستانی فردوس مکانی عرش‌آشیانی فی شهر نهصد و نود و پنج (۹۹۵)» است که مقصود همان شاه عباس یکم صفوی است. اما از توضیحاتی که در سطور نخست آن موضوع آورده، گواه بر آن دارد که از پرداختن به آن مورد منصرف شده و ترجیح داده است که مستقیماً به مطالبی پیردازد که در آخرین سال حیات سیاسی شاه عباس در قصبهٔ اشرف مازندران روی داده، و به همان اندازه تأثیر بسیاری در انتخاب و به قدرت رسیدن سام میرزا (شاه صفی) داشته است. تفرشی علت امتناع خود را از نوشتن تاریخ زندگانی شاه عباس بزرگ، وجود کتابها و مجلدات متعدد در خصوص او ذکر می‌کند. با وجود این جای شکفتی است که تفرشی برخلاف تاریخ نویسان صفوی سال جلوس شاه عباس را سال (۱۵۸۶ هـ ق / ۹۹۵ هـ) ذکر می‌کند، در حالی که اغلب مورّخان، سال (۹۹۶ هـ ق / ۱۵۸۷ م) را مورد تأکید قرار داده‌اند.^{۵۲}

ابوالمفاحر تفرشی در این کتاب به منابع مورد استفاده‌اش اشاره‌ای نمی‌کند، اما چنانکه پیش از این گفته شد، وی به طور قطع در بسیاری از سفرهای شاه صفی حضور داشته و شاهد و ناظر بسیاری از وقایع بوده است.

و از سوی دیگر تأکید او در شرح یک واقعهٔ برپایهٔ گفته‌ها و اخبار مزده رسانان و مسرعان و منهیان، نشان از آن دارد که بخش مهمی از اطلاعات خود را از زبان آنان

شنیده است. از این روی می‌توان گفت که مهم‌ترین منبع آکاهیهای وی همان مشاهدات و شنیده‌های او بوده‌اند. البته ممکن است که به دلیل ارتباط با دستگاه دولتی به اسناد و مدارک دیوانی نیز دسترسی داشته و در تدوین کتابش از آنها بهره برده است. اما از آنجا که مؤلف در نوشته خود آشکارا به این موضوع نمی‌پردازد، لذا نمی‌توان به آسانی از آن دفاع کرد.

جای تعجب است که ابوالمفاخر تفرشی برای تنها اثری که از او سراغ داریم، نام مشخصی تعیین نکرده است. البته، وی انگیزه خود را در تألیف کتاب، شرح «وَقایع و سوانح ارجمندی گیتی‌ستانی ظل سبحانی» معرفی می‌نماید^{۵۳} که مقصود همان شاه صفی است. اما روشن است که آن عبارت توصیفی نمی‌تواند عنوان دقیقی برای آن کتاب باشد. شاید بنابر همین ملاحظه، کاتب هندی نسخه متعلق به کتابخانه آیت الله مرعشی، در انتهای کتابت خود آن را تاریخ شاه صفی نامیده است.^{۵۴} چنانکه پیش از این اشاره شد، فهرست نویسان امروزی نیز در آثار خود و در معرفی کتاب ابوالمفاخر تفرشی همان عنوان را برگزیده‌اند.

کتاب مورد گفت و گو را می‌توان به لحاظ سبک نگارش در جزء آثار مصنوع، مسجع و پُر تکلّف سده یازدهم هجری قرار داد. اگرچه این سبک در همه جای کتاب رعایت نشده، و نثر آن در بعضی قسمتها به سادگی گرانیده است، با وجود این، پیچیدگی در کلام و استفاده از صنایع لفظی و سجع در کلمات، شیوه غالب بر نگارش ادبی کتاب می‌باشد. این خصوصیت به ویژه در صفحات آغازین و پایانی کتاب، و در متن هر جا که به نام پادشاه اشاره شده، جلوه بارزی یافته است. در این سبک، نویسنده از الفاظ و کلمات و امثال عربی به منظور زیبایی و آرایش کلام خود به فراوانی استفاده نموده، و هرچاکه ضرورت دیده نوشتار خود را به آیاتی از قرآن مجید، احادیث نبوی، اشعار شاعران و سروده‌های خویش مزین ساخته است.

تعدد و کثرت اشعار اعم از سروده‌های مؤلف و دیگران در این کتاب به اندازه‌ای است که تفرشی را در سبک نویسنده از واقعه نگارانی که صرفاً به ثبت حوادث پرداخته‌اند متفاوت می‌سازد. اگرچه این موضوع به نظر می‌رسد که صاحب کتاب را از مقصود اصلی خود یعنی ثبت و ضبط وقایع تاریخی دور ساخته و سخن پردازیهای ادبیانه را بر رسالت اصلی خویش ترجیح داده است، اما داشتن چنین باوری نسبت به وی منصفانه نخواهد بود. بلکه گمان می‌رود که نویسنده با اتخاذ این شیوه خواسته است

که بر جنبه‌های جذابیت کار خود در نزد خوانندگان کتاب بیفزاید.

سیماهی شاه صفی در کتاب

ابوالمفاحر تفرشی، چنانکه پیش از این نیز مورد تأکید قرار گرفت، در تاریخ نویسی مدافع نظریه سلطنت ایرانی است. از این روی در تمام نوشته او نشانی از نگاه نقادانه نسبت به اعمال و تصمیمات شاه صفوی ملاحظه نمی‌شود، بلکه در همه جا جانبدارانه سخن می‌گوید، و از رجال و دولتمردانی که به تبع سیاست پادشاه گرفتار شده، همانند امام قلی خان و فرزندان او نه تنها از آنان به «ارباب فساد» یاد می‌کند، بلکه اجرای این گونه سیاست را «هر آینه موجب امنیت و رفاهیت کافه عباد» در جامعه می‌دیده است.^{۵۷} وی در کفايت و کارданی شاه صفوی در اداره کشور هرگز تردیدی به خود راه نمی‌دهد. بنا به همین عقیده در همه جا او را صاحب عقل گرانمایه، علاقمند به انتظام اوضاع جهان و جهانیان، عادل، سیاستمدار، دارای عطوفت و مرحمت، مدافعان و ناشر اسلام و شعایر آن، دافع ظلم و طغیان و عدوان، و حامی ارباب علم و فضل و نقل و عقل معرفی می‌کند.^{۵۸}

از دید او شاه صفوی دارای نبوغ و استعداد ذاتی شگرفی است. چنانکه پس از چهارسال سلطنت تصمیم می‌گیرد باسواند شود، و برای این کار حکیم فخرالدین احمد شیرازی را که معلمی آگاه و توانمند بود، به استادی خود بر می‌گزیند، و در اندک زمانی «سوادخوان مکتب عقل گرانمایه» می‌شود، و در «عرض دو سه ماه سرمشق نویس دبیر عقل» می‌گردد. ذوق هنری او به خط نویسی به میزانی بود که خط نستعلیق را در مدتی کوتاه به خوبی فرا گرفت، به طوری که «نسخه خط مبارکش چشم عقل را خیره ساخت».

در کنار خط نویسی ظاهرًا به نقاشی و صور تگری نیز علاوه‌های خاص داشته و در این زمینه به پیش‌فتهای قابل توجهی دست می‌یابد. چنانکه، ابوالمفاحر تفرشی در این باره می‌نویسد: «شناسایی خط و تصویرات بر استادان این فن وقتی‌ای رنگین می‌گیرند که چون به دیده انصاف درآورند، هر یک از آن تصرفات نمک خوان اصحاب کمالات است».^{۵۹} سپس در ادامه می‌افزاید که هنر و علم جویی او انگیزه‌ای مقطوعی نبود، بلکه در همه حال به «تحصیل کمالات» می‌اندیشید، و از مجالست با اندیشمندان دینی و فرهنگی بهره می‌جست و آنان را تحت حمایت خود می‌داشت، و گاه در سفرها افراد فاضل و عالم را با خود همراه می‌کرد، و مشوّق آنان در ترویج و ماندگاری آثار دینی و مذهبی شیعه بود.^{۶۰}

مؤلف کتاب، جدا از خصوصیات هنرمندی و علم جویی شاه صفوی، دو ویژگی دیگر

او را جنگجویی و عشت طلبی برمی‌شمارد. از نگاه مورخ مورد گفت و گو، تاریخ نویسی دو وجه مهم دارد، نخست تشریح «جهانگشاپی و مملکت‌گیری و صفت شکنی و عدو بندی» پادشاهان است،^{۶۱} و بنا به این عقیده، او بخش اعظم مطالب کتاب حاضر را به این موضوع اختصاص داده، و کوشیده است با استناد بر دیده‌ها و شنیده‌های خود از جنگهای ایران و عثمانی، که از آغاز فرمانروایی شاه صفی به مدت یک دهه با نشیب و فراز اتفاق افتاد، شرح واقع بینانه‌ای ارائه نماید. بر این اساس شاه صفی در جنگهای آن دوره شخصیتی قهرمان گونه با شجاعت‌ها و دلاوریهای وصف‌ناپذیر به دست آورده که با عزم و اراده‌ای قوی و به انگیزهٔ صیانت از سلطنت، مذهب و ایران زمین، با متجاوزین عثمانی در غرب ستیز می‌کرد. او برای از پا درآوردن ترکان و بیرون راندن آنان از ممالک محروسه ایران گاه در میدان نبرد حضور می‌یافتد، و چهره در چهره با سپاهیان عثمانی می‌جنگید،^{۶۲} و گاه با اجرای سیاست زمین سوخته در سرحدات غربی ایران می‌کوشید تا قوای دشمن را نابود سازد.^{۶۳} اما با وجود اینگونه رشادتها، شاه صفی در برابر عثمانیها مجبور به پذیرش صلح گردید و چنانکه در کتب تاریخی آمده است دولت صفوی اجباراً از حقوق سیاسی خود در بغداد و شهرهای عراق چشم پوشی کرد. اما ابوالمفاحر تفرشی در شرح این موضوع از شاه صفی چهره یک فرمانروای مغلوب را به تصویر نمی‌کشد، بلکه پذیرش صلح از طرف وی و مقاد آن که هرگز به آن نمی‌پردازد، نه از روی زبونی و دشواری در صفات آرایی، بلکه به جهت جلوگیری از قتل و کشtar رعایا و «رفاهیت و امنیت کافه عبادالله و عامتهٔ خلق» بیان می‌کند.^{۶۴}

در نگاه او وجه دیگر تاریخ نویسی، توجه داشتن مورخ به مجالس شاهانه است. زیرا، «تفرّج صید و شکار و گلگشت صحرا و مرغزار و بزم عشت اساس» از ملزومات شاهی است.^{۶۵} بر همین اساس تفرشی به این مهم بیش از هر مورخ دیگری توجه نموده و در جای جای اثر خود توصیفهای دل انگیزی از مجالس بزم و تفریحات و میگساریهای شاه صفی بیان می‌نماید. این نوع مراسم عموماً در باغات برگزار می‌شد، و پیش‌اپیش، آن مکان را به فرشهای ابریشمی و زربفت و سایبانهای زرتاری و اطلس خطابی مزین می‌ساختند، و شاه به همراه وزراء، امراء، غلامان، قورچیان بالباسهای مرصع و پادشاهزادگان چنگیز و تیمور و ایلچیان مسیحی و افرنگ در باغ حضور می‌یافتد، و در آن رامشگران به نوازندگی، و چابک دستان و صنعتگران به شعبده بازی، و پهلوانان به زور آزمایی، و سوارکاران ماهر به چوگان بازی و جرید اندازی مشغول

می شدند.^{۶۶} شکار نیز بخش دیگری از تفریحات و سرگرمیهای شاه صفی بود، و تفرشی که به نظر می‌رسد در این نوع مراسم حضور داشته در قالب عبارت پردازیهای ادبیانه از چگونگی آماده سازی دشت و صحراء و به دام انداختن حیوانات و پرندگان و ماهیان شرح دل انگیزی ارائه می‌نماید.^{۶۷}

از مطالب کتاب چنین استنباط می‌شود که پس از صلح باعثمانی تمایل پادشاه صفوی به خوشگذرانیها و میگساریها افزون گشت، و در تمام فصول سال در اصفهان و یا مازندران روزها را به عیاشی می‌گذرانید، و به قول ابوالمفاخر تفرشی در این ایام برای پادشاه «به غیر عیش و کامجویی شغلی دیگر به منصه ظهور جلوه‌گر نبود».^{۶۸}

سخن آخر در ارزیابی کتاب

اثر ابوالمفاخر تفرشی به رغم موجز بودن آن یک مجموعه مهم تاریخی، ادبی و اجتماعی است. البته، امتیاز کتاب به لحاظ آگاهیهای سودمندی که از اوضاع سیاسی و نظامی ایران در عهد فرمانروایی شاه صفی در اختیار قرار می‌دهد، افزون بر سایر اطلاعاتی است که در آن می‌خوانیم. اما با وجود این، از حیث ویژگیهای ادبی در نظر و نظم، و اطلاعات پراکنده اجتماعی یکی از منابع و نمونه‌های مهم متون فارسی سده یازدهم هجری به حساب می‌آید. از جمله سنتهای رایج اجتماعی که در این کتاب به تفصیل درباره آن نوشته شده، آئین چراغانی است. این آئین با شکوهی خاص در اصفهان و سایر شهرهای بزرگ، به ویژه در نوروز و شروع فصل بهار و یا به مناسبت ورود پادشاه صفوی به پایتخت و یا شهرهایی که در مسیر سیر و سیاحتها او قرار داشتند، برگزار می‌گردید، و عموماً با تزئین دکانها و چاربازار و کاروانسراها و دیوارهای شهر از پارچه‌های زربفت و اطلسی همراه بود.^{۶۹}

جدا از آئین چراغانی که نویسنده کتاب آن را یکی از علایق خاص شاه صفی بر می‌شمارد، دوّمین مراسمی که به ویژه در شهر اصفهان و در کنار رود زاینده رود برگزار می‌گردید، مراسم گلریزان است که از آن به «آئین سرپل» نام می‌برد. او در شرح این سنت، بخش مستقلی از نوشتۀ خود را به آن اختصاص داده است، و درباره اهمیت اجرای آن مراسم که در نوروز اودیل (۱۰۴۷ ه. ق / ۱۶۳۷ م) برگزار شده می‌نویسد: فرمانروای صفوی به منظور اجرای اجرای باشکوه آن، حسین خان بیگ ناظر کل را به سرکاری آن منصب کرد. او اضافه می‌کند که: در آئین سرپل همه وزیران و امیران و کتاب

دفترخانه وظیفه داشتند که شرکت کنند.^{۷۰}

مورخ عهد شاه صفی از مراسم خاص دیگری یاد می‌کند که خواندنی است، و آن مراسم ازدواج گروهی و دسته جمعی دختران «حریم اجلال» با غلامان و قورچیان است که شرعاً به عقد دائمی یکدیگر درمی‌آمدند، و شاه صفی نیز «مرسومات به جهت هریک از زوج و زوجه» تعیین می‌نمود، و همچنین برای فرزندان غلامان که به مرتبه بلوغ رسیده بودند، لله و ملا بر می‌گزید.^{۷۱}

حضور کنیزان و غلامان گرجی به عنوان یک گروه اجتماعی در جامعه ایران مطلب درخور توجهی است که از عهد شاه عباس به دنبال لشکر کشیهای متعدد به گرجستان و آوردن «اسیر بی‌شمار از دختران بکر و زنان بسیار و پسران بی‌حد و عد» توسعه روزافرونی یافت. چنانکه بنابر اظهار ابوالمفاخر تفرشی پیش از این وقایع در کل «ایران زمین» تنها تعداد انگشت شماری از غلامان و کنیزان گرجی وجود داشتند، و تنها محدودی از اکابر دارای کنیز و غلام گرجی بودند. اما در زمان وی این گروه چندان وسعت می‌یابد که تنها بقال و آشپز هریک ده تا بیست کنیز و غلام گرجی را در اختیار خود داشتند.^{۷۲}

افرون بر مطالب فوق، کتاب به جهت شرح حال رجال، اعم از آنکه با ساختار قدرت مرتبط بوده و یا نبوده‌اند، حاوی مطالب ارزشمندی است. البته، نویسنده فصل خاصی از کتابش را به این موضوع اختصاص نمی‌دهد، بلکه به صورتی پراکنده و در میان نوشه‌های او می‌توان با شرح حال برخی از رجال دینی، سیاسی، نظامی و ادبی آشنا شد. اما بررسی این موضوع نشان می‌دهد که نویسنده شرح حال فرهیختگان دینی، علمی و ادبی را بر نخبگان سیاسی و نظامی ارجح می‌دیده است. از این روی در کتاب حاضر می‌توان اطلاعات بیشتری درباره آنان به دست آورد. از جمله این شخصیت‌های فرهنگی عبارت هستند از: امیر محمد باقر داماد، میرزا حبیب الله حسینی عاملی، میرزا ابراهیم حسینی همدانی، حکیم شمس الدین محمد کاشانی، حکیم فخر الدین احمد شیرازی و امیر ظهیر الدین محمد تفرشی.

و برخی از رجال سیاسی و نظامی که به شرح حال آنها پرداخته شده، عبارت هستند از: میرزا طالب خان اردوبادی، میرزا محمد تقی وزیر اعظم، میرزا عبدالحسین نصیری طوسی، جانی بیگ شاملو، مرتضی قلی خان شاملو، میرزا محمد معصوم مستوفی. کتاب مورد بررسی به لحاظ اطلاعاتی که در خصوص شهرها، قریه‌ها و موقعیت

آنها، باغات، عمارتهای دولتی و مذهبی ارائه می‌دهد، قابل توجه است. به عنوان مثال درباره خرم دشت می‌نویسد که: در سه فرسنگی شهر کاشان واقع است.^{۷۳} و یا موقعیت قریه واسفنج را در دو فرسنگی شهر تبریز تعیین می‌کند،^{۷۴} و یا دروازه طوقچی را از دروازه‌های شرقی شهر اصفهان نام می‌برد.^{۷۵} به شهرهایی چون ساوه و همدان و بغداد توجه خاصی داشته است. چنانکه توضیحات خود را با اشعاری از خواجه سلمان ساوجی، حکیم خاقانی و حکیم ابوالقاسم فردوسی که هر کدام در وصف ساوه و بغداد سروده‌اند، تکمیل نموده است.^{۷۶}

در این اثر از باغات و بساتین متعددی نام برده می‌شود. مانند باغ قوشخانه، تاج آباد، عباس آباد، باغ چشم، چهارباغ، سعادت آباد و ابراهیم آباد. بیشتر این باغات در اطراف اصفهان قرار داشتند، و در میان عموم به جهت آراستگی آنها به گلهای رنگین بهشت برین نام یافته بودند. این مطلب در عبارات ادبیانه مؤلف انکاس وسیعی یافته است.^{۷۷} از جمله بناها و مستحدثاتی که در اثر حاضر به شاه صفی نسبت داده شده عبارت هستند از: احداث یک خیابان در قزوین از دولتخانه تا امامزاده شاهزاده حسین،^{۷۸} نقاشی دیوار و سقف تالار بهشت در اصفهان،^{۷۹} ساختن یک تالار در اشرف مازندران،^{۸۰} تعمیر در مسجد جامع اصفهان،^{۸۱} مرمت گنبد امام علی (ع) در نجف و انتقال آب فرات به زمینهای آن منطقه،^{۸۲} تکمیل و نصب «شبکه فولاد جوهردار» در آرامگاه آن حضرت،^{۸۳} تعمیر و رسوب‌گیری نهر آب در کربلا،^{۸۴} و ساخت یک مدرسه در شهر اصفهان.^{۸۵}

تفرشی درباره چگونگی ساخت آن مدرسه می‌گوید که زمین مدرسه که شامل یک باغچه، چند خانه و حمام بود، متعلق به شیخ احمدآقا: نامی بود که در اصفهان می‌زیست. شاه صفی آن اراضی و اماکن را از وی خرید و در آن مدرسه‌ای بنا کرد، و به جهت تأمین مخارج آن، حمام و کاروانسرای همان ناحیه را وقف مدرسه نمود، و برای تأمین آب آن نیز دستور داد تا از زاینده رود نهری جدا ساخته و به داخل مدرسه منتقل کنند. آن مدرسه حجره‌های متعددی داشت و شاه صفی اداره آن را به میرزا حبیب الله حسینی صاحب مقام صدر واگذار کرد، و در همان زمان آن مدرسه دارای صد شاگرد بود که در آن به تحصیل علوم دینی اشتغال داشتند.^{۸۶}

جدا از مورد فوق، نمونه دیگری که از وقایات عهد شاه صفی می‌شناسیم و در این کتاب به آن اشاره شده «قری و مزارع و مراتع و املاک و دهاقین» متعلق به مهدعلیا

زینب بیگم، دختر شاه طهماسب اول صفوی است که قبل از مرگش در سال (۱۰۵۰ ه. ق / ۱۶۴۰ م) تمامی آن املاک را «وقف حضرات ائمه معصومین» نمود، و تولیت آن را نیز به شاه صفی سپرد.^{۸۷} اما نویسنده موقعیت آن املاک را مشخص نمی‌کند. نگارنده امیدوار است که به زودی این متن مهم تاریخی را که نمونه‌ای دیگر از سنت تاریخ نویسی عصر صفویه با مختصات رایج در نیمة دوم آن دوره است، تصحیح و چاپ کند تا در اختیار متن پژوهان و محققان تاریخ قرار گیرد.

پی‌نوشت‌ها

- برای آگاهی از فهرست توصیفی منابع دوران صفوی، اعم از خطی، جایی و تحقیقات جدید، ر. ک : جهانبخش ثوابت؛ تاریخ نگاری عصر صفویه و شناخت منابع و آنداز. چاپ اول، (شیراز: نوید، ۱۳۸۰). نویسنده در این کتاب و در تقسیم بندی از منابع دوره صفوی جایی را به متون و رسائل دینی، کلامی، فلسفی، فقهی، اخلاقی، سیاسی؛ همچنین متون ادبی (نظم و نثر) و چنگها اخلاص نداده است، و تاکنون نیز در این خصوص، هیچ‌گونه فهرست مستقلی تهیه و به چاپ نرسیده است.
- A. J. Arberry, B. W. Robinson, the late E. Blochet,...; *The Chester Beatty Library, A catalogue of the Persian manuscripts and miniatures*. (Dublin Hodges Figgis & co. Ltd. 1962), Vol.III.p.99. no. 384.
- Yu.E.Bregel; C.A.Sto rey, *Persian Literature, A Bio - Bibliographical Survey*. (Muscov, 1972). Part II. p. 886. no. 741.
- همچنین، احمد متزوی؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، (تهران: مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای)، مجلد ۶، ص ۴۲۵۰، همچنین، همان نویسنده؛ فهرست ارائه کتابهای فارسی، چاپ اول، (تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۵)، مجلد ۲، ص ۸۷۷.
- Giorgio Rota; *Three little - Known Persian sources of this seventeenth century*. Iranian studies, volume 31, number 2, spring (1999), pp 159 - 179.
- The Chester Beatty Library, A catalogue of the Persian manuscripts and miniatures*. p. 99.
- تاریخ شاه صفی، نسخه چستر بیتی، برگ ۱ ب.
- همان، برگ ۱۲۶ الف.
- C.A.Sto rey; *Persian Literature, A Bio - Bibliographical Survey*. (Luzac & Company, 1970). Vol. I. p. 313. no. 390.
- Gustav Flügel; *Arabischen, Persischen und Türkischen Handschriften Der Kaiserlich - königlichen Hofbibliothek zu Wien*. (wien, 1865). Vol.I. pp. 260 - 261. no. 281.
- شماره ثبت اثر خطی میر محمد حسین تفرشی با عنوان مبادی تاریخ زمان نواب رضوان مکان [شاه صفی]، همراه با مجموعه‌ای از مکاتبات اداری و دوستانه در کتابخانه وین بدین شرح است: MSÖN N.F.50
- Persian Literature*. p. 313. no. 390.
- Bregel; C.A.Storey, *Persian Literature*... .Part II.p. 886. no. 741.

۱۲. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، مجلد ۶، ص ۴۲۵۰، فهرستواره کتابهای فارسی، مجلد ۲، ص ۸۷۷.
۱۳. در این باره، بخوانید زندگانی نویسنده کتاب را در همین مقاله.
۱۴. مجله آریانا، ۱۲: ۱، ص ۳۰، به نقل از: ۸۸۶ p. C. A. Storey, *Persian Literature...*
۱۵. سید احمد حسینی؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی، زیر نظر سید محمود مرعشی، چاپ اول، (قم: خیام، ۱۳۵۷)، ج ۶، شماره ثبت ۲۲۳۹، صص ۳۱۷ - ۳۱۶.
۱۶. تاریخ شاه صفی، نسخه مرعشی، برگ ۱ ب.
۱۷. همان، برگ ۱۰۳ ب.
۱۸. همان، همان برگ. [...] انوکوی [حرف نخست آن به سبب آسیب دیدگی خوانده نشد.]
۱۹. فهرست نسخه‌های خطی، ج ۶، ص ۳۱۶.
۲۰. تاریخ شاه صفی، نسخه مرعشی، برگ ۱۰۴ الف.
۲۱. همان، نسخه چستربیتی، برگ ۱۴ الف. در این مقاله اساس تحقیق بر پایه نسخه کتابخانه چستربیتی می‌باشد، و کلیه ارجاعات نیز معرف برگهای همان نسخه است.
۲۲. همان، برگ ۲۵ alf - ب.
۲۳. اسکندریگ منشی؛ *تاریخ عالم آرای عباسی*. تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی، چاپ اول، (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۷)، ج ۱، صص ۲۲۷ - ۲۳۷، ج ۲، صص ۱۵۰۸ - ۱۵۰۹.
۲۴. همان، ج ۱، ص ۲۳۷.
۲۵. همان، ج ۲، ص ۱۲۴۱.
۲۶. همان، همان جلد، همان صفحه.
۲۷. همان، همان جلد، صص ۱۱۸۸، ۱۳۲۹، ج ۱۵۹۸، ۳. طالب خان اردوبادی بار دیگر در زمان شاه صفی و در سال (۱۰۴۰ ه. ق / ۱۶۳۰ م) به مقام وزارت اعظمی منصوب شد، و عاقبت به فرمان شاه صفوی در سال ۱۰۴۴ (۱۶۳۴ م) به قتل رسید. ر. ک : محمد معصوم بن خواجه‌گی اصفهانی، خلاصه‌السیر. به اهتمام ابراج افشار، چاپ اول، (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۸)، صص ۴۰ - ۱۴۲، ۱۴۱ - ۱۸۸.
۲۸. میرمحمدحسین نفرشی؛ مبادی تاریخ زمان نواب رضوان مکان [شاه صفی]، نسخه خطی کتابخانه ملی اطربیش - وین، شماره ثبت MSÖN.N.F.50. برگ ۲۲ الف - ب.
۲۹. تاریخ شاه صفی، برگهای ۲۰ الف، ۳۱ alf - ب، ۷۸ ب.
۳۰. تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، صص ۱۴۲ - ۱۴۳.
۳۱. او در این باره می‌نویسد: میرعبدالغئی «به مکارم اخلاق و لطفات اوضاع موصوف بوده، احوالش به طرز عفت مطریز است و با وفور فضیلت به جودت طبع وحدت فهم بر اقران رجحان دارد و بتایر موزونی طبیعت و شکفتگی خاطر شعری می‌گوید». امین احمدرازی؛ تذکره هفت افیم، تصحیح، تعلیقات و حواشی از سیدمحمد رضا طاهری «حضرت»، چاپ اول، (تهران: سروش، ۱۳۷۸)، ج ۲، صص ۱۰۶۷ - ۱۰۶۶.
۳۲. او در این باره می‌نویسد: میرعبدالغئی «خالی از فضل و حالی نبوده، از شاگردان میر ابوالقاسم کازرونی است و از مصاحبان ملامحمد صوفی، غنی تخلص داشت، مشهور است که به سبب استغایی که به شاه عباس ماضی از او صادر شد، او را نفرین کرده، در آن وقت فوت شد». محمد طاهر نصرآبادی؛ تذکره نصرآبادی (تذکرة الشعرا). مقدمه و تصحیح و تعلیقات محسن ناجی نصرآبادی، چاپ اول، (تهران: اساطیر، ۱۳۷۸)، ج ۱، ص ۳۷۵.
۳۳. وی به اختصار می‌نویسد: «غئی، اسمش میرعبدالغئی از سادات رفیع الدرجات محال تشریش است و این ریاعی از اوست...». ر. ک : لطفعلی بیگ آذر بیکلی؛ آتشکده آذر، به اهتمام سید جعفر شهیدی، چاپ اول، (تهران: علمی، ۱۳۳۷)، ص ۲۴۰. همچنین، همان اثر، تصحیح میرهاشم محدث، چاپ اول، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸)، نیمة دوم، صص ۶۳۱ - ۶۳۰.

۳۴. ر. ک: مولوی محمد مظفر حسین صبا؛ تذکرة روز روشن، تصحیح و تحشیه از محمدحسین رکن زاده آدمیت، چاپ اول، (تهران: کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۴۳)، صص ۵۸۹-۵۸۸.
۳۵. تاریخ شاه صفی، برگهای ۱۰ الف - ب، ۱۱ الف.
۳۶. همان، برگهای ۳ ب، ۴ الف - ب، ۵ الف.
۳۷. همان، برگ ۵ الف - ب.
۳۸. همان، برگهای ۲ ب، ۳ الف - ب.
۳۹. همان، برگهای ۲ ب، ۳ الف - ب، ۵ ب، ۷ ب، ۵۳ الف، ۶۷ ب، ۷۲ الف، ۷۳ ب، ۷۸ الف، ۸۶ الف، ۱۳۵ ب.
۴۰. همان، برگ ۴ الف.
۴۱. همان، برگ ۱۳۵ الف - ب.
۴۲. همان، برگهای ۱۳۵ ب، ۱۳۶ الف.
۴۳. ر. ک: اسکندر بیگ ترکمان؛ ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، به اهتمام سهیلی خوانساری، چاپ اول، (تهران: انتشارات اسلامیه، ۱۳۱۷).
۴۴. ر. ک: محمد معصوم بن خواجه‌گی اصفهانی؛ خلاصه السیر، به اهتمام ایرج افشار، چاپ اول، (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۸).
۴۵. ر. ک: خلاصه التاریخ - تاریخ صفويان، تصحیح ابراهیم دهگان، چاپ اول، (اراک: فروردین، ۱۳۳۴).
۴۶. ر. ک: ولی قلی بن داود قلی شاملو، قصص المخاقانی، به کوشش حسن سادات ناصری، چاپ اول، (تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ و ۱۳۷۱).
۴۷. ر. ک: میرزا محمد طاهر وحید قزوینی، تاریخ جهان آرای عباسی، تصحیح سیدسعید میر محمدصادق، چاپ اول، (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳).
۴۸. ر. ک: محمد یوسف واله قزوینی اصفهانی؛ تاریخ خلدربین یالیران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم، به اهتمام محمدرضا نصیری، چاپ اول، (تهران: اینمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۲).
۴۹. ر. ک: سید حسن بن مرتضی حسینی استرآبادی؛ تاریخ سلطانی؛ از شیخ صفی تا شاه صفی، به اهتمام احسان اشرافی، چاپ اول، (تهران: ۱۳۶۶).
۵۰. چنانکه در ذیل وقایع یونت نیل (سال دوم حکومت شاه صفی) می‌نویسد: «... در این روزها از جانب قلعه مبارکه بغداد خبر رسائیدند که ایالت و غفران پناه صفی قلی خان حاکم عراق عرب و داع هستی کرد...» و یاد رجای دیگر، موضوع چگونگی کشته شدن یوسف آقا اخنه را با این عبارات آغاز می‌کند: «در این وقت که خاطر مقدس جهانگشای شاهنشاه کامکار کامبیخش از تنظیم مهم عراق عرب فراغ یافت...». ر. ک: تاریخ شاه صفی، برگهای ۴۵ ب، ۴۶ الف.
۵۱. همان، برگ ۴ الف.
۵۲. همان، برگ ۸ ب. در باره سال جلوس شاه عباس یکم، ر. ک: تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۹۴. همچنین، میرزا بیگ حسن بن حسینی جنابدی؛ روضة الصفویه، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، چاپ اول، (تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار، ۱۳۷۸)، ص ۶۶۷.
۵۳. تاریخ شاه صفی، برگ ۴ الف.
۵۴. همان، نسخه مرعشی، برگ ۱۰۳ ب.
۵۵. همان، نسخه چستریتی، برگ ۵ الف.
۵۶. همان، برگهای ۵ الف - ب، ۹ الف، ۱۰۵ ب، ۱۳۳ ب.
۵۷. همان، برگهای ۴۰ ب، ۴۱ ب، ۱۶۱ الف - ب.

- .۵۸. همان، برگ ۷ الف.
- .۵۹. همان، برگهای ۵۹ ب، ۶۰ الف - ب، ۶۱ الف - ب.
- .۶۰. همان، برگهای ۱۹ ب، ۹۹ الف - ب.
- .۶۱. همان، برگ ۳ ب.
- .۶۲. همان، برگهای ۸۱ ب، ۸۲ الف.
- .۶۳. همان، برگ ۷۲ ب.
- .۶۴. همان، نسخه مروعشی، برگ ۸۸ الف. این قسمت در نسخه چستریتی افتاده است.
- .۶۵. همان، نسخه چستریتی، برگ ۳ ب.
- .۶۶. همان، برگهای ۷۰ ب، ۷۲ ب.
- .۶۷. همان، برگهای ۸۷ ب، ۸۸ الف - ب، ۸۹ الف، ۹۸ الف - ب.
- .۶۸. همان، برگ ۱۲۹ ب.
- .۶۹. همان، برگهای ۲۰ الف - ب، ۷۰ الف - ب، ۸۷ الف - ب.
- .۷۰. همان، برگهای ۹۲ الف - ب، ۹۳ الف - ب، ۹۴ الف.
- .۷۱. همان، برگهای ۱۰۲ الف - ب.
- .۷۲. همان، برگ ۱۰۵ الف - ب.
- .۷۳. همان، برگ ۲۰ ب.
- .۷۴. همان، برگ ۷۸ ب.
- .۷۵. همان، برگ ۲۰ الف. تهرشی در قسمت دیگری از کتاب خود می‌نویسد، دروازه طوقچی در شمال شهر اصفهان واقع است. همان، برگ ۵۷ ب.
- .۷۶. همان، برگهای ۲۳ الف - ب، ۳۱ الف - ب.
- .۷۷. همان، برگهای ۲۰ الف - ب، ۲۵ الف - ب، ۵۸ ب، ۷۱ ب.
- .۷۸. همان، برگهای ۱۱۹ ب، ۱۲۰ الف.
- .۷۹. همان، برگ ۱۰۱ ب.
- .۸۰. همان، برگهای ۱۲۶ ب، ۱۲۷ الف.
- .۸۱. همان، برگهای ۹۶ ب، ۹۷ الف - ب، ۹۸ الف.
- .۸۲. همان، برگهای ۴۷ الف، ۶۸ الف.
- .۸۳. همان، برگ ۴۸ ب.
- .۸۴. همان، برگ ۵۰ الف - ب.
- .۸۵. همان، برگ ۹۸ الف.
- .۸۶. همان، همان برگ.
- .۸۷. همان، برگ ۱۳۰ الف.